

# نقش حکمت متعالیه در تکون و تکامل علم در ایران

محمدعلی نویدی\*

## چکیده

مقاله حاضر به نقش حکمت و تفکر بطور عام و نقش و تأثیر حکمت متعالیه بطور خاص در تکون و تکامل یا رشد و بالندگی علم در ایران پرداخته است. این موضوع از جمله موضوعاتی است که ضرورت پرداختن به آن، چه از نظر تاریخی و چه از نظر نقش و کارکرد امروزی، اهمیت بسزایی دارد. حکمت و علم در فرهنگ و تمدن ایران زمین همواره مقارن و مقارب یکدیگر بوده است. پیشینه حکمت در ایران، بقدمت سابقه علم و دانش و ظهور تمدن میرسد و دوران درخشان و طلایی علم در ایران (چه ایران باستان و چه ایران دوره اسلامی) همواره با وجود و ظهور حکمت و خردورزی توأم بوده است؛ بطوریکه هرگاه دوران افول علمی و تمدنی در ایران ظاهر گشته، نشانه دوری و خروج از ساحت حکمت و تفکر مشهود بوده است.

از طرفی، حکمت و عقلانیت یکی از ارکان بنیادین حکمت متعالیه است و اساساً سیر عقلانی، محور سیر تکاملی انسان است که به تولید و توسعه

عضو هیئت علمی پژوهشکده تاریخ علم دانشگاه تهران؛ [\\*manavidi@yahoo.com](mailto:manavidi@yahoo.com)

۷۷



نقش حکمت متعالیه در تکون و تکامل علم در ایران

سال اول، شماره دوم  
پاییزه ۱۳۸۹

علم منتهی می‌گردد. بین حکمت متعالیه و پیدایش علم، نسبت مستقیمی وجود دارد. اندیشه ملاصدرا و حکمت متعالیه از وجوه گوناگون به تکون و تکامل علم و علوم دقیقه و جزئیة مدد میرساند، حفظ و بسط زمینه عقلانیت و تفکر علمی، حفظ و انتقال میراث عقلانی و حکمی ایران و اسلام، پیدایش و پرورش خردمندان و عقلا در دامن حکمت متعالیه، ارائه شیوه و روش نوین در مطالعات و تحقیقات حکمی - علمی و ترسیم خطوط آینده تفکر عقلانی و علمی از جمله این مدد رسانیه‌ها است. غرض این پژوهش آن است که اولاً، رابطه حکمت و علم در ایران زمین و فرهنگ و تمدن آن بطور اجمالی مورد پرسش و جستجوگری قرار گیرد و ثانیاً، نسبت تفکر و حکمت متعالیه با رشد و ظهور علم در ایران بررسی و تحلیل گردد و ثالثاً، نقش ویژه تأثیر عمیق عقلانیت و تفکر منطوی در حکمت متعالیه در تولید و توسعه و تکامل علم در ایران مورد تأمل قرار گیرد و عیان شود.

**کلید واژه‌ها:** حکمت، تکون، علم، ایران، ملاصدرا

\* \* \*

#### مقدمه

مسئله بنیادی و اساسی این تحقیق، بررسی نقش حکمت و عقلانیت در علم و علوم دقیقه است. این نسبت و ارتباط ماهوی از دو حیث قابل بررسی و تحلیل است؛ از یکسو حکمت و عقلانیت بنیان علوم است و رشد و رواج علم با حکمت و تفکر، پیوند و بستگی تمام دارد و بتعبیر دیگر، حکمت زمینه‌ها و معدّات اولی و لازم را برای تولید و توسعه علم فراهم می‌آورد. از سوی دیگر، تکون و تکامل علم، به برهان و استدلال و نسبت عقلانی- تجربی بستگی دارد، زیرا علم عبارت از پیوندی است که نفس آدمی بین موضوع و محمول قضایا برقرار مینماید؛ پیوندی که پس از تحصیل مقدمات لازم، ضرورتاً توسط عقل حاصل میشود. بر پایه همین نسبت بین حکمت و علم، نقش حکمت و عقلانیت در رشد و رواج علم تبیین می‌گردد.

۷۸



ساز اولی شماره دوم  
پاییزه ۱۳۸۹

شیوه و متدلوژی این پژوهش حکمی و تاریخی است؛ حکمی است از آنجهت که نقش حکمت و تفکر را در تکون و تکامل علم مورد کاوش قرار میدهد و تاریخی است از آنجهت که این نسبت و نقش را در بستر زمان و تاریخ و واقعیت‌های گذشته مورد جستجو قرار میدهد. البته این جستجوگری و پژوهش تاریخی، درباره نسبت و نقش حکمت و علم در ایران است که هم ایران پیش از اسلام (ایران باستان) و هم ایران دوره اسلامی را شامل میشود.

ضرورت تحقیق نیز از اینجا نشئت میگیرد که اوج حکمت ایرانی و اسلامی و عصاره آموزه‌های عقلانی در حکمت متعالیه و شخصیت بینظیر حکیم متأله «ملاصدرا» متجلی گشت و توان لازم و کافی را برای ایجاد معدّات رشد و شکوفایی عقلانی - علمی از یکسو و تمهید مبانی فکری و برهانی را لازم برای تولید و توسعه علم از سوی دیگر، فراهم ساخت.

ایران امروز و آینده، نیازمند حکمت و خردورزی ملاصدرا برای ورود جدّی به ساحت تفکر علمی و رواج و رونق علم و علوم دقیقه است. زیرا علوم دقیقه و جزئیه از جنس ایرانی - اسلامی محتاج حکمت ایرانی- اسلامی است و حکمت متعالیه و آموزه‌های صدرایی میتواند اسباب رشد و بالندگی علم در ایران و جوامع اسلامی را فراهم آورد.

### پیشینه حکمت و علم در ایران باستان

سابقه حکمت و علم در ایران باستان را به دو بخش میتوان تقسیم نمود:<sup>(۱)</sup> بخش اول دورانی است که شاید بتوان آن را دوران تفکر افسانه‌یی و اسطوره‌یی نام نهاد و فرهنگ و تمدن و علم مبتنی بر آن تفکر را مورد بررسی و تحقیق تاریخی قرار داد. بسیاری از تاریخنگاران فرهنگ و تمدن نسبت به علم و فرهنگ ایرانی کم‌توجهی و یا بیتوجهی نموده‌اند. نمونه بارز آن را میتوان در کتاب *آغاز و انجام تاریخ کارل یاسپرس* یافت که نخست از تاریخ و فرهنگ چین و هند آغاز میکند و سپس از روی تاریخ و تمدن ایران میگذرد و به یونان میرسد.<sup>(۲)</sup> همچنین کتاب *سرگذشت تمدن اثر کارل ل. بکر و فردریک دنکاف*، پس از بررسی بسیار اجمالی تمدنهای کهن سومر، هند، چین و مصر به تمدنهای یونان و روم میرسد و از فرهنگ

و تمدن و علم ایرانی عبور میکند.<sup>(۳)</sup> تقریباً در سایر تحقیقات و کتب بخصوص آثار محققان غربی میتوان گفت که اوضاع نیز کم و بیش، همینگونه است. شاید دلیل اصلی آن، تبعیت و تاسی این محققان و مورخان از آثار و نوشته‌های مورخان و محققان یونانی باشد که از کلیت و جامعیت فرهنگ و تمدن و علم و حکمت ایران زمین با خبر نبودند. زیرا آنان اغلب با بخش باختری ایران آشنایی داشتند و از بخش مرکزی و خاوری آن چندان اطلاعی نداشتند و برای آنها شروع تاریخ ایران از مادها و هخامنشیان است (مانند آثار هرودوت و توسیدید).

اما براساس تحقیقات و کشفیات باستانشناسان و محققان تاریخ علم (بخصوص در تپه سیلک) تردیدی باقی نمانده که در ایرانشهر، فرهنگ و تمدن بموازات تمدنهای سومر و بین‌النهرین یا پیش از آن وجود داشته است؛ چنانکه تئودور گمپرتس در کتاب *متفکران یونانی* اثبات میکند که مایه‌های اصلی تمدن و فرهنگ یونانی را باید در فرهنگهای ایران، بین‌النهرین و مصر جستجو کرد.<sup>(۴)</sup>

از طرفی بر پایه آثار مورخان و تاریخنگاران ملی همچون طبری و فردوسی و براساس روایت‌های کهن و کتاب *خدای نامک* و نیز برمبنای ترجمه‌های ابن‌مقفع و گزارشهای حمزه اصفهانی و مسعودی، در ایران باستان پیش از مهاجرت آریاییها و تاریخ مکتوب و رسمی ایران زمین، پیشدادیان و کیانیان حکمرانی میکردند و ایران دارای فرهنگ و تمدن اسطوره‌یی و علم و دانش مبتنی بر آن بوده است.<sup>(۵)</sup> همچنین در کتاب *پرتویی از دانش ایران باستان*، ضمن تأکید و تأیید تمدن و حکمت ایران قبل از آریاییها، به رشته‌های گوناگون علمی از جمله ستاره‌شناسی، علوم پزشکی، سازه‌ها، نوآوریهای نظامی، دانش حقوق و سایر آموزه‌های علمی اشاره شده و وضعیت آنها مورد بررسی قرار گرفته است.<sup>(۶)</sup>

در واقع در دوره تاریخی فرهنگ و تمدن رسمی ایران باستان که از مادها و هخامنشیان آغاز میشود و نیز در دوران ساسانیان، هم حکمت و هم علم و دانش در ایران زمین رونق داشته است. «علم» بمعنای وسیع کلمه، یعنی برخورد آگاهانه انسان با طبیعت و واکنش معقول نسبت به آن و شناخت عقلانی - تجربی پدیده‌های طبیعت، در ابتدا با «فن»، یعنی فعالیتهای بشر در جهت رفع نیازهای نمادی و روانیش، درهم آمیخته بود و در ادوار گوناگون ایران باستان نیز ظهور یافته بود.<sup>(۷)</sup>

زرتشت<sup>(۸)</sup> که تاریخ حیات او را حدود سده هفتم پیش از میلاد میدانند، در آیین آریاییها و سنتهای مغانی اصلاحاتی را ایجاد کرد. در جهان‌بینی زرتشت، اندیشه‌های

مهری و زروانی با افکار او بشکل پرباری درهم آمیخته‌اند و میتوان گفت از همینجاست که سنت علمی در ایران زمین تشخص و هویت و جریان یافته است. بخش عمده جهان‌بینی کهن ایرانی، بویژه جهان‌بینی مزدایی، قویتر از هر جای دیگر در اندیشه‌های زرتشت و در کتاب/وستا متبلور گشته است. اساس جهان‌نگری زرتشت را اعتقاد به دوئیتی ممزوج که تا مرز وحدت پیش میرود، تشکیل میدهد. این دوگرایی بگونه‌ی دیگر در فرهنگ آریاییان سابقه داشته است؛ بطوریکه دو بخش از ایزدان معبود آریاییها، «دواها» و «هوراها» نام داشتند که «دواها» معبود شبانان و صحراگردان و «هوراها» معبود اقوام آریایی استقرار یافته و کشاورزان بودند. این دوئیت در دیدگاه زرتشتیان که به گروه استقرار یافته تعلق داشتند، بصورت تضاد میان خیر و شر و میان اهورا که به مزدا (خردمند) نیز ملقب گشته بود، با اهریمن (انگره مینو) جلوه‌گر شد. پس این سابقه تاریخی در ذهن زرتشت تجرید یافت و بصورت یک نظام جهان‌بینی پر قوت و جاودان درآمد. استفان پانوسی میگوید:

اندیشه‌های زرتشت پس از وی در مسیرهای متعددی جریان یافت و نهالهای حکمت را در حوزه‌های فکری گوناگون بارور ساخت. در شرق آیین مهری و آیینهای مانوی و مزدکی با الهام از جهان‌بینی زرتشتی تعالیم خویش را با گرایشهای نوینی عرضه کردند. همچنین مشربهای فکری چندی در اذهان حکمای اسلامی نیز پدید آمد که سرچشمه آنها در آموزه‌های زرتشتی قرار داشت. فلسفه شهاب‌الدین سهروردی (حکیم اشراقی) از بارزترین نمونه این مشربهاست.<sup>(۹)</sup> این حکمت و جهان‌بینی ایرانی در سده‌های ششم و پنجم پیش از میلاد با پیوندهای نظامی، سیاسی و فرهنگی که میان ایران و یونان برقرار گشته بود، در بستر نوینی جریان یافت و به تحقیق معلوم شد که عناصری از جهان‌شناسی مغانی در اندیشه‌ها و نظریات فیلسوفانی چون هراکلیت، فیثاغورث، امپدوکلس، سقراط و افلاطون تأثیر عمیق داشته است؛ بطوریکه بسیاری از پژوهشگران تاریخ علم بصراحت بیان کرده‌اند که عناصری از جهان‌بینی زرتشتی در تکوین نظریات امپدوکلس مؤثر بوده است.<sup>(۱۰)</sup>

۸۱

براساس حکمت ایرانی زرتشتی، علم در ایران باستان محدود به نیایشگاهها و حلقه‌های متشکل از کاتبان معابد بود، اما بر پایه چنین حکمت و جهان‌شناسی، در همان حلقه‌های علمی کوچک نیز اندیشه‌ها و ابداعات چشمگیری در علوم ریاضی و ستاره‌شناسی و هندسه شکل گرفت. «پیشرفتهایی که کاتبان شوشی و سومری در



نقش حکمت متعالیه در تکون و تکامل علم در ایران

سال اول، شماره دوم  
پاییز ۱۳۸۹

جبر و مثلثات و ستاره‌شناسی بدان نایل آمدند، گواه بر وجود اوضاع علمی مساعد در بخشهایی از آن جوامع تواند بود.<sup>(۱۱)</sup>

در حدود سده ششم پیش از میلاد، مهاجرت‌های فرهنگی از سوی ایران به بابل و سپس به آناتولی و اروپا صورت گرفت که عاملان این ترویج فرهنگی، مغهای ایرانی ستایشگر بغ مهر (ایزد فروغ و پیمان) بودند. این دانشمندان، سنت‌های مهری و زروانی در ستاره‌شناسی را با خویش به بابل بردند و در واقع با ترکیب معارف ایرانی و دانش‌های سومری و بابلی در ستاره‌شناسی بود که سنت قوی ستاره‌شناسی در جهان باستان شکل گرفت و بعدها به یونان و دیگر فرهنگ‌های پسین منتقل گشت.

در سده پنجم و ششم پیش از میلاد، یعنی در عصر هخامنشیان، تماس‌های فرهنگی جدیدی با یونان و همچنین با فرهنگ‌های چین و هند برقرار شد و در اثر اکتشافاتی که اسکیلاکس بفرمان داریوش در هند انجام داد، میان جامعه فرهنگی ایران و هند و چین ارتباطی بوجود آمد. در همین دوره بود که فرهنگ‌های یونان و بلاد غربی نیز از طریق ایران توانستند با تمدن‌های چین و هند ارتباط یابند.<sup>(۱۲)</sup>

عصر هخامنشی در ایران باستان یکی از اعصار پررونق ارتباط‌های فرهنگی میان ملتها بوده است و همین ارتباطات و تعاملات فرهنگی بود که موجب ایجاد فضای علمی در آن عصر گردید. آثار هنری و مهندسی که از عهد هخامنشی بجا مانده و گنجینه‌یی از کتاب‌های گلین که در تخت جمشید بدست آمده، همگی گواه رونق علمی آن عصر بشمار میرود.

یورش اسکندر به ایران و استیلای ۱۴۰ ساله جانشینان یونانی تبار وی، نتوانست در جامعه ایرانی و بخصوص در روند حکمت ایرانی و رونق دانش و علم تأثیر گذارد. در سال ۲۵۳ پیش از میلاد توسط تیره‌های پارتی از ایرانیان به حکومت سلوکیان خاتمه داده شد و با تشکیل سلسله اشکانیان، مقدمات احیای فرهنگ ملی در ایران فراهم گردید و پایه‌های سنت علمی و ثمردهی آن برای سده‌های پسین بنا نهاده شد.

عصر ساسانی، یعنی سده‌های سوم تا هفتم میلادی، از بسیاری جهات عصر باروری فرهنگ و تمدن ایران باستان بود. در این دوره، فعالیت مسیحیان، بویژه نسطوریان در ایران افزایش یافت و در رها و نصیبین و جندی‌شاپور، مدارس و مراکز علمی ایجاد گشت و فعالیت‌هایی در جهت ترجمه کتب از هندی و یونانی به پهلوی و بعدها به سریانی و عربی آغاز گردید. همچنین فعالیت‌های چشمگیری در زمینه

ستاره‌شناسی و نجوم انجام شد؛ بطوریکه زیچ شهریار که بعدها مأخذ بسیاری از دانشمندان دوره اسلامی قرار گرفت، در این عصر تدوین گردید و کتاب *جغرافیای شهرهای ایران* از تألیفات این دوره است.<sup>(۱۳)</sup> ذبیح الله صفا در این زمینه مینویسد:

در روزگار ساسانیان، برای تعلیمات عالی از مراکز دینی زرتشتی و عیسوی و امثال آن و برای تعلیم پزشکی از بیمارستانها استفاده میکردند. از میان مراکز دینی آن زمان که برای تعلیم علوم عالیه مورد استفاده قرار میگرفت، بخصوص باید به کلیساهای نسطوری اشاره کرد که در شهرهای عراق، خوزستان، مدائن و بلاد جنوبی (بخصوص شیراز و ریشهر) و شهرهای مرکزی و شرقی (بخصوص ری و مرو و سمرقند) به این منظور بکار میرفتند و در غالب آنها تدریس منطق ارسطو و فلسفه مشائی و طبیعیات و نجوم معمول بود. بهمین سبب آثار ارسطو، بویژه منطقیات او، بیشتر در میان مسلمین رواج یافت.<sup>(۱۴)</sup>

از جمله مراکز مهم تعلیمات عالیه در دوره ساسانیان «ریواردشیر»<sup>(۱۵)</sup> بود که به روایت یاقوت در *معجم البلدان*، در آنجا عده‌یی از دانشمندان گرد آمده بودند و با خطی بنام «گشتگ» مطالبی در طب و نجوم و علوم غربیه تدوین میکردند. دیگر مرکز بسیار مهم علمی که بصورت بیمارستانی در ایران و ممالک اطراف شهرت فراوان داشت، گندی‌شاپور (جندی‌شاپور) بود که بنای آن را به شاپور اول (۲۴۱-۲۷۱ میلادی) نسبت داده‌اند و در این دانشگاه و مرکز تحقیقاتی دانشمندان سریانی زبان ایرانی و علمای هندی و زرتشتی مشغول به فعالیت علمی بودند.<sup>(۱۶)</sup>

وجود و فعالیت حکیمان و دانشمندان در ایران باستان، گواه دیگری بر حضور حکمت و علم و قرابت این دو با یکدیگر در ایران زمین است؛ حکیمان و دانشمندانی مانند: جاماسپ (حکیم)، ثریت (پزشک)، یما (پزشک)، اتانس یا استانس (شیمی‌دان یا کیمیادان)، بزرگمهر (حکیم)، زادان فرخ ایرانی (منجم و ریاضیدان)، آزونکس (پزشک)، فرغان (مهندس)، برانوش (مهندس)، برازه (حکیم و مهندس) و ...

ابن خلدون میگوید:

و اما ایرانیان بر شیوه‌یی بودند که به علوم عقلی اهمیتی عظیم میدادند و دایره آن علوم در کشور ایشان توسعه یافته بود، زیرا دولتهای ایشان در منتهای پهناوری و عظمت بود و هم گویند که این علوم پس از آنکه اسکندر

دارا را کشت و بر کشور کیانیان غلبه یافت، از ایرانیان به یونانیان رسید؛ چه اسکندر بر کتب و علوم بشمار و بیحد و حصری از ایشان دست یافت.<sup>(۱۷)</sup>

بنابر آنچه گفته شد، پیشینه حکمت و دانش در ایران باستان بقدمت تاریخ و قوام ایران میرسد، چنانکه میتوان گفت ایران زمین در پیوسته تاریخ، همواره واجد حکمت (چه حکمت اسطوره‌یی و چه حکمت زرتشتی) بوده است؛ یعنی همواره دیدگاه و تلقی آگاهانه‌یی از جهان و انسان و نسبت طبیعت با خود داشته است و بر اساس همین بینش، در ایران باستان سنت علمی و فعالیت تمدنی شکل گرفته است. آنچه مستدل و مبرهن است، ظهور عقلانیت و حکمت است که اساس پیدایش و ظهور علم و فعالیت‌های علمی بوده است. چنانکه میبینیم هرگاه در دوره‌یی از تاریخ، حکمت و عقلانیت در معرض تهدید و تحدید قرار گرفته، بهمان میزان رشد و پیشرفت علمی متوقف شده و افول یافته است. دوره حاکمیت سلوکیان و عصر حکومت ساسانیان، بترتیب دو نمونه بارز از افول حکمت و علم و رشد و بالندگی تفکر و دانش در ایران را بنمایش میگذارند.

#### رونق حکمت و علم در ایران دوره اسلامی

با ظهور دین مبین اسلام، دگرگونی اساسی در فرایند حکمت و علم در ایران بوجود آمد. این تغییر و دگرگونی در تمام وجوه و جوانب زندگی مردمانی صورت گرفت که به اسلام گرویده بودند. به این ترتیب، ایران با توجه به ویژگی‌های خاص فرهنگ و تمدن خود، در معرض یک تحول عظیم قرار گرفت.

برتولد اشپولر در کتاب *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی* مینویسد: از بین تمام عواملی که در طول تاریخ، باعث تزلزل بنای قوام ایرانی گشته‌اند، هجوم و ورود مسلمانان عرب به این سرزمین (نیمه اول قرن هفتم میلادی)، بزرگترین دگرگونی را با خود به‌مراه داشته است. چون تأثیر آن از همه عمیقتر بود و تا امروز نیز پایدار است؛ بطوریکه تحولی که بر اثر آن بوجود آمد، سرآغاز مهمترین و قاطعترین بخش تاریخ ایران را تشکیل میدهد.<sup>(۱۸)</sup>

اما این دگرگونی و تحول چنان نبود که بکلی جریان تفکر و حکمت و بدنبال آن رشد علم و دانش را منقطع سازد، بلکه موجب تغییر و تحول ماهوی در سیر استکمالی حکمت و علم در ایران شد. سیدحسین نصر این تحول و دگرگونی در فرهنگ ایران را



از دو حیث پیوستگی و گسستگی، مورد ملاحظه قرار داده است و میگوید:

یک تمدن ارتباط و استمرار خود را در وفادار ماندن به اصول روحانی حاکم بر خود بدست می‌آورد. استمرار و پیوستگی اساساً بمعنای وابستگی و علاقه به اصول متعالی و تغییر ناپذیری است که پایه و اساس تمامی جوامع سنتی را شکل داده است، بنابراین جستجوی استمرار و پیوستگی در یک تمدن، جستجوی این اصول، به‌همراه مدلولات آنها در قلمرو امکان است. اگر از این زوایه به تاریخ ایران نگاه کنیم، میبینیم که هم اتصال و پیوستگی و هم انفصال و گسستگی، وجه بارز و مشخص آن است. منفصل و گسسته است چون با تفکیک دو دوره مشخص میشود که در هر کدام از ایندو دوره، مجموعه متمایزی از اصول روحانی دینی مسلط بوده است. دوره اول را میتوان از زمان مهاجرت قبایل ایرانی به فلات ایران تا ظهور اسلام در نظر گرفت و دوره دوم از زمان انضمام ایران به جهان اسلام تا عصر حاضر امتداد مییابد.<sup>(۱۹)</sup>

در سده اول ظهور اسلام و در زمان حاکمیت امویان بدلائل گوناگون، بالندگی حکمت و عقلانیت از یکسو و رشد و شکوفایی علم از سوی دیگر متوقف و منقطع گردید. در آن سده، تعصب حاکمان اموی اساسیترین عامل تعلیق و تعطیلی تفکر بود و پرداختن به مباحث عقلانی، بی‌ارزش و بی‌اعتبار تلقی میشد و در واقع حکمت و علم مقوله‌یی فراموش شده بود. از سوی دیگر، امویان اساساً احساس نیاز نسبت به علوم عقلی نمیکردند و خود را با وجود دین جدید و کتاب مقدس، بی‌نیاز از تأمل و تفکر عقلانی و فعالیت علمی میدانستند. شاید بتوان به آنچه گفته شد، این دلیل را نیز افزود که اصولاً اعراب و امویان نسبت به حکمت و علم خالی‌الذهن بودند؛ یعنی از سابقه و پیشینه تمدنی و علمی برخوردار نبودند، بنابراین پرداختن به علوم عقلی و علوم دقیقه را امری غریب و مقوله‌یی ناموجه میدانستند. ذبیح الله صفا میگوید:

بعد از آنکه اسلام در عربستان شایع گشت و قبایل پراکنده عرب متحد شدند، چون حکومتی که میان آنان پدید آمد و وسیله اتحاد و قدرت و سیادت ایشان شد، مبتنی بر قرآن بود، طبعاً این کتاب مقدس مرجع تمام اعمال و نیت آنان نیز قرار گرفت. فصاحت قرآن، احکام متقن، مطالب اخلاقی و اجتماعی، تکالیف و قوانین، اشارات تاریخی یا قصصی که در آن آمده، برای عرب بتمام معنی تازه و جالب بود. علاوه بر این، چون عرب صدر اسلام قدرت خود را مدیون اسلام و اسلام را مبتنی بر قرآن میدانست، از آغاز امر این فکر برای

خلفا و زعمای آن قوم پدید آمد که هیچ چیز جز قرآن لایق خواندن و استفاده کردن نیست.<sup>(۲۰)</sup>

حاجی خلیفه نیز در کشف‌الظنون بیان میدارد: عرب در صدر اسلام به هیچیک از علوم مگر به زبان خود و معرفت احکام اسلام و فن طب که بر اثر حاجت عموم نزد برخی از افراد آن قوم موجود بود، به چیز دیگری توجه نداشت. این عدم توجه از باب حفظ قواعد اسلام و دور نگاه داشتن عقاید مسلمین از خللی بود که نتیجه آن نفوذ علوم اوایل بود.<sup>(۲۱)</sup>

بنابراین، سده اول و بخشی از سده دوم هجری، عصر تعلیق و تعطیل حکمت و پژوهش علمی بود که حاصل آن چیزی جز تعلیق اندیشه‌ورزی، عدم تکون و تکامل علم و دانش نبود. اما این دوره بنوعی دوره آمادگی و ایجاد زمینه برای توجه به حکمت و علم نیز بوده است؛ یعنی اگرچه این عصر، دوره رشد و بالندگی حکمی و علمی نبوده، اما در اواخر دوران حاکمیت امویان، اندک اندک نیاز و توجه به علوم عقلی و علوم دقیقه مشهود گشته است. نشانه آن نیز ترجمه کتب مختلف توسط نسطوریان مسیحی و یهودیانی است که نامهای عربی بر خود نهاده بودند. با روی کار آمدن عباسیان، نخستین چیزی که در این عصر نظر همگان را به خود جلب کرد، سیر صعودی مسلمانان و برداشتن گامهای تازه ایشان در راه زندگانی علمی و عقلی بود که جنبشی علمی را پدید آورد و این یک امر طبیعی و ضروری بود، زیرا محیط و اجتماع آن زمان مستلزم چنین نتیجه‌یی بود.<sup>(۲۲)</sup> بهر حال با تشکیل دولت عباسی و نفوذ ملل غیر عرب، توجه به حکمت و علم نیز آغاز شد. ابن خلدون میگوید:

از امور غریب یکی این است که حاملان علم در اسلام غالباً از عجم بودند، خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی و اگر در میان علما مردی در نسب عربی بود، در زبان و جای تربیت و پرورش از عجم شماره میشد و این از آن روی بود که در میان ملت اسلام در آغاز امر، علم و صنعتی بنا بمقتضای سادگی و بداوت آن وجود نداشت.<sup>(۲۳)</sup>

ایرانیان بنابر سوابق خود و اینکه از طلایه‌داران حکمت و عقلانیت بودند و با علوم مختلف از قبیل فلسفه و ریاضیات و طب آشنایی داشتند، در نقل و تدوین علوم در دوره عباسی نقش ممتاز و اثرگذاری ایفا کردند.



بنظر نگارنده سه دلیل عمده موجب آغاز شکل‌گیری علمی در دوره عباسی بوده است: (۱) نیاز به حکمت و فلسفه و علوم دقیقه؛ با گذشت زمان و ایجاد ارتباط با ملل گوناگون و مذاهب و ادیان مختلف و پیچیده شدن اداره جامعه اسلامی و نیاز به تعامل روزافزون، احتیاج به اصول و مبانی حکمی و عقلانی از یکسو و توجه به رشد و ظهور علم از سوی دیگر کاملاً آشکار شد. (۲) توصیه و تشویق مؤکد اسلام در توجه به علم و دانش؛ قرآن مکرر مردم را به تدبیر در احوال کائنات و تأمل در اسرار آیات دعوت میکند و نیز مکرر به برتری اهل علم و درجات آنها اشاره مینماید و در جایی شهادت «صاحبان علم» را تالی شهادت خدا و ملائکه میخواند. (۳) <sup>(۲۴)</sup> نقش ملل غیر عرب و بخصوص ایرانیان که سابقه درخشان حکمی و علمی داشتند، در ایجاد زمینه و فضای لازم برای رشد و بالندگی علمی کاملاً مؤثر بوده است.

بنابر آنچه گذشت، فراهم شدن فضای علمی لازم و ترجمه و اقتباس علوم عقلی و علوم دقیقه از منابع مختلف یونانی، ایرانی، هندی، سریانی و... و نیز تأمل و تفکر مسلمین در آن علوم و بسط و تفسیر و تحلیل آنها، عصر نوینی در حکمت و عقلانیت و توسعه علوم شکل گرفت که عصر درخشان و طلایی علم در ایران و اسلام تلقی میگردد.

در واقع جوهره اصلی این رشد و بالندگی، حکمت و عقلانیتی بود که از معارف و آموزه‌های دینی الهام میگرفت؛ چنانکه در کتاب *کارنامه اسلام آمده است*: شوق معرفتجویی و حس کنجکاوی، قلمرو اسلام را در اندک مدتی، کانون انوار دانش نمود و رواج صنعت کاغذ نیز از اسباب عمده‌ی رواج گردید. <sup>(۲۵)</sup>

بنابراین، با تکون و تکامل حکمت، علم و دانش نیز در ایران و جهان اسلام رونق یافت و از قرن دوم تا قرن پنجم هجری استمرار داشت و آثار آن در حوزه‌ها و وجوه گوناگون قابل مشاهده و اثبات است و عصر درخشان علمی در ایران نامیده میشود.

## ۱. مراکز علمی

در این دوره مراکز علمی در واقع حوزه‌های علوم عقلی و مراکز تفکر و اندیشه‌ورزی دانشمندان و حکما بوده است. نخستین مرکز علمی در دوره اسلامی به تشویق مسلمین در انطاکیه و سپس در بغداد تشکیل شد. ابن ابی‌اصیبعه بنقل از فارابی مینویسد:

بعد از ظهور اسلام، تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد و چندی در آنجا ادامه یافت تا آنکه از همه معلمین آنجا یک معلم باقی ماند که از او دو تن تعلیم یافتند؛ از آندو یکی اهل حران بود و دیگری از مردم مرو. آنکه از مرو بود از وی دو تن تعلیم یافتند که نخستین ابراهیم المروزی و دومین یوحنا بن حیلان بود که به بغداد روی نهادند.<sup>(۳۶)</sup>

البته در عهد منصور، خلیفه عباسی، انتقال مرکز تعلیم از گندی شاپور به بغداد صورت گرفت و نیز ناگفته نماند که در این میان، نقش «بیت‌الحکمه» و «دارالعلم» ابونصر شاپور بن اردشیر، وزیر صمصام الدوله و بهاء‌الدوله دیلمی، مهم بوده است.<sup>(۳۷)</sup> با توجه به کوششهایی که در قرون دوم، سوم و چهارم هجری در بغداد برای نقل و تدوین علوم اوایل صورت گرفت، با اجتماع دانشمندان بزرگ از صنوف و امم مختلف، شهر بغداد بزرگترین حوزه علمی مسلمین شد، بطوریکه هیچیک از حوزه‌های علمی اسلامی از حیث کثرت دانشمندان و تنوع آثار منقول و تألیفات علمی بدان نمیرسید و تا زمانی که تربیت یافتگان این حوزه در سایر بلاد اسلامی به نشر علوم اوایل مبادرت نکردند، همواره این حوزه، مرکز واحد علوم معقول شمرده میشد. حوزه علمی بخارا که مقر پادشاهان سامانی بود، کتابخانه عظیمی داشت که دارای نسخ متعددی از کتب عقلی و حکمی بود. اصفهان و ری نیز بر اثر توجه امرا و وزرای آل بویه از مراکز معروف علم و ادب بشمار میرفتند و بلاد دیگر از قبیل نیشابور و گرگان و شیراز نیز هر یک بر اثر تشویق امرا و تجمع دانشمندان بزرگ قرن سوم و چهارم هجری، از جمله مراکز نشر علوم اوایل محسوب میشدند. در این مراکز علمی، ایرانیان در تمام وجوه فکری و علمی، نقش اول و اساسی داشتند؛ چه در نهضت ترجمه و نقل علوم عقلی و چه در تدوین و نشر دانش و توسعه علم.

## ۲. حکیمان و دانشمندان

اغلب متفکران، حکیمان و دانشمندان دوره درخشان علمی اسلامی یا ایرانی بودند یا با فرهنگ و تمدن ایرانی آشنایی داشتند.<sup>(۳۸)</sup> از آنجایی که ذکر نام برخی از بزرگان اهل حکمت و علم، هم نشان از رشد و بالندگی علمی دارد و هم گواه بر نقش حکمت اسلامی در ظهور دانش است، در اینجا به برشمردن برخی از آنها میپردازیم: حکیم ابوالعباس ایرانشهری (صاحب کتاب *جلیلی* و کتاب *تئیر*)، ابوالعلا سالم ایرانی (مترجم و حکیم)، جابر بن حیان طوسی (پدر علم شیمی در جهان اسلام)، ابومعشر بلخی

(حکیم و منجم ایرانی، صاحب کتاب اثبات علم/النجوم)، احمد بن الطیب سرخسی (صاحب کتاب ادب/النفوس)، ابوزید احمد بن سهل بلخی (صاحب کتاب حدود الفسفه)، ابن ربن طبری (پزشک و صاحب کتاب فردوس/الحکمه)، بنی موسی یا بنی منجم (ریاضیدان و صاحب کتاب الحیل)، خاندان بختیشوع (پزشک و مترجم)، محمد بن ابراهیم فزاری (منجم و صاحب کتاب السند هند الکبیر)، عمر بن فرخان بری (منجم و صاحب کتاب الاربعه)، نوبخت ایرانی (منجم مشهور)، ابوسهل نوبخت (صاحب کتاب التشبیه و التمثیل)، فضل بن سهل سرخسی (ذوالریاستین؛ حکیم و منجم)، احمد نهبوندی (ریاضیدان و صاحب کتاب زیج مشتمل)، احمد کثیر فرغانی (منجم و ریاضیدان، صاحب کتب السماویه و کتاب جوامع علم نجوم)، علی بن عیسی اسطربابی (منجم)، محمد خوارزمی (ریاضیدان، منجم، مورخ، جغرافیدان و حکیم ایرانی)، محمد بن زکریای رازی (فیلسوف، شیمیدان و طبیب ایرانی)، اسحاق بن حنین (پزشک، ریاضیدان و مترجم ایرانی)، ابونصر فارابی (فیلسوف، منطق‌دان، ریاضیدان و شیمیدان ایرانی)، علی بن عباس مجوسی اهوازی (پزشک مشهور ایرانی) ابوعلی مسکویه (حکیم و مورخ ایرانی)، ابوالوفا بوزجانی (منجم و هندسه‌دان) محمد بن ایوب طبری (ریاضیدان و منجم)، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا (حکیم و پزشک نامدار ایرانی)، ابوریحان بیرونی (حکیم، ریاضیدان و مورخ ایرانی) و دهها اندیشمند دیگر. این حکیمان و دانشمندانی که تنها اسامی برخی از آنان در بالا آورده شد، اولاً، متفکر و اندیشمند بودند، ثانیاً، صاحب علم و دانش جزئی بودند و ثالثاً، گواه بر عصر درخشان علوم عقلی و علوم دقیقه بودند که خود، منشأ و سرچشمه در حکمت و عقلانیت دارد.

### ۳. رشته‌های علمی مورد مطالعه و تحقیق دانشمندان در دوره رشد و ظهور علم در ایران (دوره اسلامی)

تفصیل شاخه‌های علمی مورد پژوهش حکما و دانشمندان ایرانی این دوره را که با تکیه بر حکمت و عقلانیت مورد توجه بوده، میتوان از طریق طبقه‌بندیهای علوم، بخصوص طبقه‌بندی فارابی، اخوان‌الصفا، کاتب خوارزمی، ابن سینا، قطب‌الدین شیرازی، امام محمد غزالی و غیره جستجو نمود. آنچه مورد تأمل و حائز اهمیت است، این است که در همه این طبقه‌بندیها، علوم دقیقه و جزئی، جزء علوم عقلی و فلسفی قرار گرفته‌اند. دلیل این موضوع در وهله نخست، ماهیت و جنس این علوم است که علوم

برهانی و استدلالی هستند و در وهلهٔ بعد، نیازمندی این علوم در مبنای و مبادی به علوم عقلی و فلسفی است که آنها را در مقابل علوم نقلی قرار می‌دهد. از میان علوم دقیقه، ستاره‌شناسی، نجوم، تاریخ طبیعی، زمین‌شناسی، جغرافیا، زیست‌شناسی، شیمی و علم مواد، فیزیک، صوت‌شناسی، موسیقی، ریاضیات و شاخه‌های متعدد آن، پزشکی و مهندسی مورد توجه و پژوهش ویژه بوده است. بنابراین، با رونق و رواج تفکر و عقلانیت در قرون دوم تا پنجم هجری، رشد و بالندگی علم در جهان اسلام و ایران به اوج خود رسید و شکوفایی بینظیری یافت؛ بطوریکه میتوان گفت پایه و اساس فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی از آن نشئت گرفته است.

### دوران انحطاط و افول حکمت و علم در ایران

از اواخر قرن پنجم هجری، ورق حکمت و علم در ایران برگشت و اقبال به تدبیر و تدقیق علمی جای خود را به ادبار آن داد. تعصب مذهبی، جایگزین تفکر عقلانی و تأمل علمی شد و عصبیتهای دینی مانع عقلانیت‌های حکیمانه گردید و احساسات قشری مذهبی اندک اندک ظهور و بروز نمود. گویی با رواج تعصب و احساسات سطحی، حکمت و عقلانیت عقب‌نشینی کرد و قرائن ظهور و بروز عصر دیگری هویدا گردید.

جریان تقابل و تضاد میان تعقل و تعبد، خود را نمایان ساخت و در آراء و اندیشه‌های غزالی نمود بارز یافت. اگرچه هنوز تتمهٔ دانشمندان و حکیمانی همچون عمر خیام نیشابوری، اسفزاری، سید اسماعیل جرجانی و عبدالرحمان خازنی در قید حیات بودند، ولی کم‌کم شواهد و نشانه‌های انحطاط و افول علوم عقلی و تفکر علمی هویدا گشت. فضای فرهنگی اوایل سدهٔ ششم هجری آنچنان آکنده از تعصبات و تضادهای مذهبی بود که حتی گرایشهای کلامی کسی چون غزالی نیز نتوانست مورد قبول افراطیان و متعصبان قرار گیرد.

مدارس نظامیه که بهمت خواجه نظام‌الملک طوسی تأسیس شده بود، با تغییر رویکرد از گرایش به علوم عقلی و ریاضی و طبیعی، به معارف دینی و کلامی روی آورد و بتدریج پرداختن به علوم حکمی و عقلی و توجه به علوم دقیقه مورد طعن و تقبیح قرار گرفت. بدینسان فلسفه و تفلسف، حکمت و حکمت‌ورزی محکوم گردید و بسیاری از کتب حکمی و فلسفی از بین رفت و سوزانده شد. در واقع عصر غزالی (سده ششم هجری)، عصر پیروزی کلام و علوم نقلی بر حکمت و فلسفه و علوم

۹۰



عقلی بشمار میرفت و بتعبیر دیگر، عصر افول تفکر علمی و چیرگی اشاعره و سنت‌گرایان بر حکمت شیعی و معتزله و خردگرایی و علم‌زایی بود. چنین بود که آموزش حکمت و تحقیق علوم جزئیة در مدارس نظامیه و سایر مراکز دینی ممنوع گردید و علوم عقلی به انحطاط گرایید و از رونق افتاد و از نشانه‌های این افول، انهدام آثار علمی و کشتن حکیمانی همچون شهاب‌الدین سهروردی بود.

به سده هفتم و هشتم و نهم هجری که نظر می‌اندازیم، با افول و انحطاط مضاعف فرهنگ و حکمت و علم که حاصل یورشهای تهاجر مغولان و تیموریان بود، مواجه میشویم. این بخش از تاریخ ایران بسی غمبار و دردناک است و میتوان آن را دوران تاریک علم و دانش در ایران نامید. در این دوران، ظهور تک ستاره‌های حکمت و علم همچون خواجه نصیرالدین طوسی و تلاشهای متفکرانه ایشان و برخی از یارانش هرگز مبدل به جریان حکمی و علمی نشد و دوره فترت همچنان استمرار یافت. حاصل این افول و انحطاط، پیدایش گرایش و رویکرد فکری جدیدی بنام تصوّف و عرفان عزلت‌نشین بود. در واقع تفکر درباره جهان، انسان، طبیعت و شناخت پدیده‌های عالم، جای خود را به تأمل و تهذیب نفس و شناخت فردی و روحی داد و تفکر واقع‌گرایانه جای خود را به تفکر درون‌گرایانه و باطنیه داد و عارفان و متصوفان بجای حکیمان و متفکران ظهور کردند؛ چنانکه عطار نیشابوری، ملای رومی، محمود شبستری، اوحدی مراغه‌یی، خواجه کرمانی، حافظ شیرازی و جامی و... بجای فارابی، رازی، ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی، خوارزمی و... پا بعرصه تأمل و تفکر نهادند.

در کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی آمده است:

در سرزمین ایران با آغاز تسلط شاهان غزنوی و ترکان سلجوقی، تعصب دینی، اعتقاد به آراء اهل سنت و حدیث و فرار از عقاید معتزله و حکما شروع شد. محمود بن سبکتکین (ف. ۴۲۱ هـ ق) در نامه‌یی که پس از فتح ری به خلیفه القادر بالله نگاشت، دیالمه را به کفر و رفض و آشکارا کردن مذهب اباحه و درآمیختن عقاید خود با معتقدات معتزله و امتناع از اطاعت اوامر الهی متهم کرد و گفت که بهترین ایشان معتقدین به مذهب اعتزال و باطنیه‌اند و اینان خود به خداوند و روز شمار عقیده‌یی ندارند.<sup>(۲۹)</sup>

ذبیح‌الله صفا از آثار و مراجع تاریخی همچون *الکامل ابن اثیر*، *مروج الذهب* مسعودی و *سیاست‌نامه نظام‌الملک* و غیره، شاهد و گواه می‌آورد که تعصب مذهبی، عدم آزادی فکری، خشکی و سبک مغزی، به مشقت افتادن اهل فلسفه، غالبیت اهل کلام، ممنوعیت تعلیم و تعلم علوم عقلی، قوت صوفیه و... موجب اندراس و انضمام حکمت و علم در تمدن اسلامی شد.<sup>(۳۰)</sup>

با فرا رسیدن سدهٔ دهم هجری، شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۰۹ هـ. ق، سلسلهٔ صفویان را در ایران تشکیل داد و صدرالدین محمد شیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰ هـ. ق) در این عصر، یعنی در دوران صفویان و صوفیان چشم به جهان گشود و با نبوغ و حکمت متعالیه خود، افق نوینی را در تفکر حکمی و علمی نمایان ساخت.

#### معنی و مفهوم حکمت و علم از دیدگاه ملاصدرا

دیدگاه صدرالمتهلین نسبت به حکمت، در عین تشابه و تقارن با حکما و فلاسفهٔ پیشین، دارای وجوه تمایز اساسی بود. در تلقی او از حکمت، معانی و مفاهیمی همچون حق و حقانیت، امر صواب و سداد، دانش استوار و محکم، معرفت حقایق اشیاء، افضل علم و احکم عمل و... مندرج و منطوی است، چنانکه خود در مقدمهٔ *الاسفار الاربعه* می‌گوید: حکمت در تقسیم اولی بر دو قسم است؛ حکمت نظری و حکمت عملی. زیرا معلومات بشر یا اموری است که از حیطة قدرت و اختیار او بیرون است، یا تحت اختیار و قدرت اوست. قسم اول را حکمت نظری و قسم دوم را حکمت عملی گویند. حکمت نظری به انحاء گوناگون که شامل معانی فوق‌الذکر است، تعریف میشود:

«الحکمة هی العلم باحوال اعیان الموجودات علی ما هی علیه بقدر الطاقة البشرية» یعنی حکمت عبارت است از دانستن احوال موجودات خارجی و ترتیب نظام آفرینش مطابق واقع و نفس‌الامر باندازهٔ استعداد و قدرت فهم بشر.

«الحکمة خروج النفس الی کمال الممكن فی جانبی العلم و العمل» حکمت عبارت است از بیرون رفتن نفس ناطقه از مرتبهٔ قوه و رسیدن بمرتبهٔ فعلیت در آن کمالات علمی و عملی که تحصیل آنها برای نفس ممکن و میسر است.



«الحكمة صيرورة الانسان عالماً عقلياً مظاهياً للعالم العيني» یعنی حکمت عبارت

است از اینکه انسان عالمی عقلی شبیه به عالم عینی شود. (۳۱)

آنچه از تعریف حکمت بمعنی اخیر استنباط میشود، این است که چون نفس ناطقه در نتیجه فراگرفتن علم و حکمت، واقف بر حقیقت هرچیز و هویت هر موجود گردد، بنابراین شخص حکیم که مطلع بر سراسر نقشه وجود و هندسه ایجاد گردیده و صور کلیه موجودات در نفس او مرتسم گشته، خود جهانی عقلانی مطابق با جهان خارجی میشود و بعبارت دیگر، جهانی علمی، شبیه جهان عینی میگردد.

ای نسخه نامۀ الهی                      وی آینه جمال شاهی  
بیرون ز تو نیست هرچه هستی است      از خود بطلب هر آنچه خواهی

بدینجهت انسان کامل را «عالم صغیر» و مجموعه آفرینش را «عالم کبیر» نامند. البته بعضی از بزرگان انسان کامل را «عالم کبیر» و جهان را «عالم صغیر» گفته‌اند؛ چنانچه حضرت علی (ع) نیز به این معنی اشاره نموده‌اند: (۳۲)

اتزعم انک جرم صغیر                      و فیک انطوی العالم الاکبر

همچنین در ادامه مقدمه الاسفار الاربعه، ملاصدرا در تعریف حکمت و بیان معنی و مفهوم آن، میگوید: «الحکمة هی التشبه بالاله فی الاحاطة بالکلیات و التجرد عن المادیات» حکمت شباهت جستن به حضرت مبدأ و حق است، در احاطه به کلیات و تجرد از کسوت مادیات. «  
بنابراین، حکمت در نظر ملاصدرا، طریق سیر عقلانی و استکمال نفسانی است. در واقع حکمت مشی و مشرب است، نه غایت و غرض؛ مشی استکمال عقل است برای نیل به معقولات و وصول به قرب الله. نقش حکمت از منظر ملاصدرا ببیدیل است و جایگاه و شأن حکمت در آثار وی بگونه‌یی است که میتوان گفت تمامی آثار او بنحوی در باب حکمت و نقش و شأن آن میباشد؛ از الاسفار الاربعه گرفته تا المبدأ و المعاد، الشواهد الربوبية فی المناهج السلوکيه، الحکمة العرشیه، شرح الهدایة الاثیریة همه در باب علوم عقلی و فلسفه و حکمت متعالیه است. حاصل سخن آنکه

۹۳



نقش حکمت متعالیه در تکون و تکامل علم در ایران

سال اول، شماره دوم  
پاییز ۱۳۸۹

حکمت و علوم عقلی که بنیان علم و دانش و طریق کمال عقلانی انسان است، در مرکز ثقل اندیشه و آثار و حتی اعمال ملاصدرا قرار دارد. از نظر ملاصدرا، علم عبارت از وجود مجرد اشیاء است و بالأخره علم بازگشت به وجود میکند. ایشان در جلد سوم *الاسفار الاربعه* میگوید:

علم یک حقیقت مجرد است، بشرط سلب نقایص عدمیه و غواشی و عدم احتجابات ظلمانیه. آنچه در مراتب وجود، اشد وجوداً باشد، اتم عقلاً و معقولاً و عاقلاً لذاته نیز خواهد بود. واجب الوجود چون مبدأ سلسله موجودات مترتب است، پس در اعلی مراتب شدت وجود است، پس عاقلیت او هم لذاته غیرمتناهی است از لحاظ شدت و مدت و عدت، پس علم بذاتش اتم العلوم است و همچنانکه وجود تمام موجودات منطوی و مستهلک در ذات اوست، علوم آنها هم منطوی در علم اوست.<sup>(۳۳)</sup>

از دیدگاه صدرالمتهلین علم هم مانند وجود، گاه بر معنی انتزاعی نسبی مصدری اطلاق میشود، یعنی عالمیت که مبدأ اشتقاق عالم است و معلوم و گاه بر امر حقیقی بسیط خارجی اطلاق میشود. علم عبارت از نفس صور مجردة امور نیست که بمحض آنکه تصور آن مفهوم را بنماییم، جزم بحصول علم را حاصل نماییم، بلکه علم عبارت از نحوی از وجود امر مجرد از ماده است و وجود هم از اموری است که به کنه تصور نشود. بنابراین علم عبارت از امر سلبی مانند مجرد از ماده نیست، امر اضافی هم نیست،<sup>(۳۴)</sup> بلکه عبارت از وجود است و نه هر وجودی، بلکه وجود بالفعل نه بالقوه و نه هر وجود بالفعلی، بلکه وجود خاص غیرمشوب به عدم که باندازه خلوصش از عدم شدیدتر است.<sup>(۳۵)</sup>

بنابراین، علم عبارت از صور حاصله از اشیاء در نزد عقل و یا حصول صورتی از معلوم در ذات عالم نیست. علم مرتبتی و بلکه عین وجود است. این تمایز و تفاوت ماهوی تعریف علم از دیدگاه ملاصدرا است که علم را بر بنیاد اصالت وجود تعریف و تفسیر میکند.

ملاصدرا در ادامه مباحث مربوط به علم، به انقسام علوم از حیث غایت میپردازد و آن را به علوم دنیوی و اخروی تقسیم میکند و میگوید: علوم دنیوی بر سه قسمند؛ علم اقوال، علم افعال و علم احوال. علوم اخروی نیز علوم مکاشفه و مشاهده‌اند و به فساد بدن از بین نمیروند که علم بالله و ملائکه و کتب و رسل اوست. علم اقوال نیز برحسب متعلق، دو قسم است: عامی و خاصی. علوم عامی هم برحسب موضوعات سه‌گانه‌اش، بر سه قسم است: علم اصوات، علم الفاظ مفرده و علم الفاظ مرکبه. علوم افعال نیز بر چند قسمند: آنچه متعلق به صحت و سقم ابدان

است، آنچه مربوط به تدبیر معاش است و آنچه مربوط به اکتساب ملکات فاضله است. علم افکار هم بر سه قسم است: منطق، ریاضیات، طبیعیات و طب. به تقسیم دیگر، علم یا فعلی است یا انفعالی و یا نه فعلی است و نه انفعالی. علم فعلی مانند علم حق به ماعدای خود و علم سایر علل به معلولات. علم انفعالی مانند علم سوای باریتعالی به اشیاء و کلیه علوم که حصول آنها به انفعال و تغییر و عبارت دیگر، به ارتسام صور در نفس است. با این تعریف، معلوم است که کلیه علوم افراد بشر و مدرکات او انفعالی است. علمی که نه فعلی هستند و نه انفعالی، مانند علم ذات عاقله بنفس خود و اموری که از آنها غریب نیست و تعقل آنها به حدوث ارقام نیست.<sup>(۳۶)</sup>

صدرالمتألهین درباره حقیقت وجود علمی ادراکی تحقیقی دارد که در جلد سوم *الاسفار الاربعه* در باب «فی تحقیق معنی العلم» آورده است و خلاصه آن چنین است که چون ثابت شد که علم امر سلبی (تجرد از ماده) و امر اضافی نسبی نیست، بنابراین علم، امر وجودی و مستقل الهویه است. حقیقت علم بطور کلی عبارت است از وجود مجرد از ماده که در یکی از مراتب سه گانه ادراک، (تعقل، تخیل و احساس) حاصل و با نفس، یعنی جوهر مدرک در هر مرتبه‌یی از مراتب ادراک، متحد میگردد. بنابراین علم و معلوم بالذات، همان وجود صوری نوری ادراکی ذاتی است که بالذات مابین با وجود مادی وضعی اشیاء است. براساس آنچه گذشت، درمیابیم که تعریف ملاصدرا از علم براساس مبانی حکمت متعالیه و بخصوص اصالت وجود است و با تعریف و تحلیل علم با رویکرد غیر فلسفی یا تجربی تفاوت بنیادی دارد.

### نسبت حکمت متعالیه و علم از منظر صدرالمتألهین

با تأمل میتوان بین حکمت متعالیه و علم بطور عام و علوم دقیقه و جزئیة بطور خاص نسبت چهارگانه برقرار نمود:

۱. علم و اصول و مبانی آن در درون حکمت متعالیه، قابل تحلیل و تفسیر است. عبارت دیگر، مبانی علم از سرچشمه حکمت متعالیه نشئت میگیرد و بنیادهای تکنون و تکامل آن ریشه در بنیاد و اصول حکمت صدرایی دارد؛ چنانکه در تفسیر «فی تعریف الحکمة و تقسیمها و غایتها» میخوانیم: حقیقت جویی و حقیقت طلبی،

نیاز فطری انسان است. انسان در رویارویی با حوادث و اشیاء جهان، همواره جوشش سؤالات مختلفی را درباره آنها احساس میکند. او برای پاسخگویی به این نیاز، ناگزیر از شناخت جهان است و شناخت خطوط کلی جهان چیزی جز فلسفه (حکمت) نیست. البته آشنایی با خطوط جزئی جهان خارج، در پرتو علوم جزئی مانند دانشهای تجربی تأمین میشود، لیکن پی بردن به رئوس مسائلی مانند معرفت واقعیت و جریان علت و معلولیت و نظایر آن در گرو حکمت است.

انسان موجودی جدای از جهان آفرینش نیست، چه اینکه جهان نیز جدای از او نیست. آدمی در ارتباطی که با اشیاء جهان دارد، این حقیقت را درمییابد که همه اشیاء نسبت به او بطور یکسان سودمند یا زیانبار نیستند، از اینرو برای بهره‌وری و استفاده صحیح از آنها چاره‌ی جز شناخت جهان ندارد. بنابراین، آدمی نیازمند به فن و صنعتی است که با آن بتواند جهان آفرینش را شناسایی نماید و هستی و نیستی اشیاء را بسنجد. نیاز به این فن آنگاه آشکارتر میشود که دانسته شود، موجودات جهان همگی محسوس نیستند، بلکه بسیاری از آنها مربوط به جهان غیبند و از طریق حس ادراک نمیشوند. این فن که ترازوی سنجش جهانشناسی است، همان فلسفه (حکمت) است.<sup>(۳۷)</sup>

۲. علم از نظر مرتبت و جایگاه نیز در طبقه‌بندی علوم از دیدگاه ملاصدرا، در نسبت با حکمت و اصول صدرایی قابل فهم و تنبّه است. بعبارت دیگر، رابطه علوم با حکمت از طریق تقسیم‌بندی علوم در مجموعه حکمت متعالیه دانسته میشود. در فصل مقدماتی *الاسفار الاربعه*، ملاصدرا علوم را به حکمت نظری که شامل منطق، ریاضیات، طبیعیات و الهیات است و حکمت عملی که شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن است، تقسیم میکند و در *اکسیرالعارفین*، علم اعمال را شامل آن چیزهایی میداند که به اشیاء گوناگون مادی تعلق دارد و از آنها فنون بافندگی، کشاورزی و معماری پدید می‌آید و علم افکار و احوال را شامل ریاضی، هندسه، برهان منطقی، نجوم و احکام آن و علوم طبیعت (شامل پزشکی و علوم مربوط به معدن و نبات و حیوان) میداند.

ملاصدرا حکمت را صرفاً نوعی دانش ناب عقلانی میداند که داننده آن، خود در روند دانش‌اندوزی، بگونه‌ی دگرگون میشود و روحش به آینه‌ی مبدل میگردد که سلسله مراتب کیهانی و حقایق ماورای کیهانی در آن انعکاس مییابد.<sup>(۳۸)</sup>

بنابر آنچه گفته شد، دو اطلاق برای حکمت و فلسفه وجود دارد: یکی همان اصطلاح عام آن است که شامل تمامی علوم برهانی میشود و در واقع مرادف با معنای علوم یقینی و بمعنای شناخت جهان خارج اعم از خطوط کلی و جزئی است و دیگری بمعنای بخشی از علوم یقینی است که به بحث از احکام هستی مطلق، بدون تقید به قید مادی میپردازد. بنابراین، حکمت در معنای اعم آن، هرگز علم واحدی نبوده، بلکه مشتمل بر علوم گوناگون بوده است. وجه اشتراک، این علوم همانا شناخت برهانی جهان خارج است، هر چند که مبادی برهانی آنها بتناسب موضوعاتی که دارند متفاوت است؛ مثلاً بیشترین مبادی فلسفه را حسیات و تجربیات تشکیل میدهند.

۳. صدر المتألهین در الاسفار الاربعه آورده است:

السفر الاول، و هو الذى من الخلق الى الحق، فى النظر الى طبيعة الوجود و عوارضه الذاتيه و فيه مسالك.

هر علم از آنجهت که درباره تعیین از تعینات هستی و یا مرتبه‌یی از مراتب وجودی به کاوش میپردازد، در هنگام ورود به مسائل، ناگزیر از قبول برخی اصول موضوعه‌یی است که پیرامون اصل هستی موضوع و مبادی آن علم بحث میکند و آن علم نیز خود عهده‌دار اثبات آن اصول و مبادی نیست. بسیاری از این اصول موضوعه در مسلک اول این سفر که به بحث از برخی احکام عامه هستی میپردازد، مبین میگردند.

صاحبان علوم جزئی اگر اصول موضوعه مورد نیاز را در جایگاه علمی مربوط به آن مبرهن نمایند، تمامی دانسته‌های خود را براساس برخی از دانشهای تقلیدی یا فرضی بنیان خواهند نهاد. بنابراین برای تحقیقی نمودن کار خود، باید با بحث پیرامون آن مبادی، مانند آنچه در مسلک اول مطرح میشود، آنها را بصورت اصول متعارفه تبیین نمایند تا با احاطه به اصول بیان شده، مطالب نظری آنان مبین گردد، و گرنه همچنان در بوتۀ تقلید یا فرضیه میمانند.<sup>(۳۹)</sup>

شاید بلحاظ چنین اهمیتی در مورد حکمت متعالیه است که ملاصدرا در مقدمه تفسیری بر آیه/الکرسى حکمت متعالیه را رئیس همه علوم معرفی میکند. حکمت ملاصدرا، هم از حیث ایجابی مدد رسان علوم دقیقه و جزئیه است و هم از حیث سلبی. منظور از مساعدت ایجابی حکمت متعالیه نسبت به علوم، تمهید اصول

موضوعه و متعارفه و مبانی لازم آن است و مقصود از مدد‌رسانی سلبی، پالایش عقل عالم و دانش دانشمند از رهنان دنیوی و غیرعلمی است، چنانکه ملاصدرا میگوید: «من در مدت عمرم که اکنون به چهل سالگی رسیده است، کسی را ندیدم که از فراگیری حکمت روگردان باشد، مگر آنکه صحبت دنیا و ریاست در آن بر وی چیره شده و عقل او در تسخیر شهوت وی قرار گرفته باشد.»<sup>(۴۰)</sup>

۴. نسبت چهارم بین حکمت متعالیه و علوم مربوط به بینش و نگرش ملاصدرا به علوم دقیقه و جزئی است. به نظر نگارنده، ملاصدرا بعنوان حکیم و فیلسوف بمعنی اتم کلمه، به علم و علوم نظر داشته و آن را مورد تحقیق و تدقیق قرار داده است، نه بعنوان یک دانشمند و متخصص علوم تجربی. بعبارتی دیگر او به فلسفه طبیعی و فلسفه ریاضی التفات و توجه داشته است، نه به علوم طبیعی بما هو علوم طبیعی یا به علوم ریاضی بعنوان یک ریاضیدان.

ملاصدرا فلسفه طبیعی را علم یا مجموعه علوم می‌داند که به بحث از عوارض ذاتی موجوداتی می‌پردازد که در ظرف عین و ذهن مقید به ماده هستند. به این ترتیب مباحث معدن‌شناسی، گیاه‌شناسی، حیوان‌شناسی و علوم دیگری که پیرامون موجودات مادی به کاوش می‌پردازند، در محدوده این بخش از فلسفه و حکمت قرار می‌گیرند.

فلسفه ریاضی، مشتمل بر مجموعه مسائلی است که از عوارض ذاتی موجوداتی بحث میکند که تنها در تحقق خارجی خود نیازمند به ماده هستند. این بخش از حکمت، علوم مختلف ریاضی از قبیل حساب و هندسه و... را در بر می‌گیرد. بنابراین اساساً پرسشهای مطرح در باب علم و علوم دقیقه برای ملاصدرا از جنس حکمی و فلسفی است و وی در پی تحقیق و تدقیق پاسخهای حکمی از جنس حکمت متعالیه بوده است. در واقع میتوان گفت که صدرالمتألهین حکیم علم بوده است نه صاحب فن علم جزئی و دقیقه محدود و منحصر در موضوع خاص؛ یعنی او حکمت را بر هر دانشی ترجیح میداده است. زیرا او غایت حکمت را تکمیل گوهر ذات آدمی میدانسته که سعادت دنیا و عقبی از آن رهگذر حاصل میگردد.

### نقش عقل و عقلانیت در حکمت متعالیه

انسان دارای دو نوع ادراک است که یکی را احساس و دیگری را تعقل مینامند. در نظر عامه مردم نیروی احساس، یگانه وسیله فهم و درایت و مبنای قطعی حکم و

قضاوت است، لیکن در تحقیق و تأمل، نیروی عقل بمراتب از نیروی حس قویتر و برای اثبات یا نفی هر چیز، اعتماد بر آن بیشتر است. بحکم طبع و غریزه فطری، برای درک حقیقت و رفع تردید، آدمی متوسل به عقل میشود و بعقیده حکما، کلیه احساسات و مشاهداتش بمنزله آلات و ادوات عقل محسوب میگردند. عقل تنها گوهر مقوم و ممیز هستی آدمی است که در کلیات (که علم و دانش از آن طریق تکون و تکامل پیدا میکند)، بمدد انسان می آید و در جزئیات به دستگیری حس وارد میشود. عقل یکی از جواهر و موجودی مجرد است که در ذات و فعل مستقل میباشد. ملاصدرا میگوید: شکی نیست که افعال انسانی گاه خوبند و گاه بد و علم به آن حسن و قبح، گاه از راه کسب حاصل میشود و گاه حاصل من دون کسب است، پس بنابراین سه امر موجود است: اول، قوتی که بواسطه آن میان امور خوب و بد امتیاز گذارده میشود و دوم، مقدماتی که بواسطه آنها امور خوب از بد امتیاز داده میشوند و سوم، نفس افعالی که متصف به خوب و بد است؛ عقل بر این سه معانی به اشتراک اسمی اطلاق میشود.<sup>(۴۱)</sup>

ماحصل کلام ملاصدرا در باب صدور عقل از مبدأ اعلی این است که فلاسفه بحکم قاعده «الواحد لا یصدر عنه الا الواحد» و این اصل که «لیس فی طباع الکثرة بما هی کثرة ان یصدر عنه مبدعان معاً بل واحداً» و قاعده «ان البسیط الذی لا ترکیب فیهِ اصلاً لا یكون علیه لشیئین» و اصل لزوم سنخیت و تناسب میان علل و معلول و بعد از اثبات این معنی که موجود اول که واجب الوجود است، از جمیع جهات واجب الوجود است و هیچ نوع تکثری در ذات او نیست، بلکه در ذات و صفت و فعل واحد است و اینکه ذات او را فعلی نیست، مگر اضافه وجود و تمام صفات فعلیه او راجعند به ابداع وجود و افاضه و خیر و آنچه از ذات حق صادر شود، منبعث از صریح ذات و حاق حقیقت اوست، بدون صفت زائده و اراده متجدده و دواعی مستأنفه و انتظار وقت یا فرصت یا طلب ثنا. گویند که صادر اول از حق باید موجودی باشد که اولاً، بسیط باشد تا از فاعل بسیط صادر شود و ثانیاً، مفارق و مجرد از ماده باشد تا از مجرد صادر شود و ثالثاً، واحد باشد تا از واحد صادر شود و آن عقل است که جوهری است مجرد، مستقل بالذات و بالفعل و جسم و جسمانی نیست تا مرکب باشد و دارای جنس و فصل باشد.<sup>(۴۲)</sup>

بنابراین، عقل قوه‌یی است مدرک کلیات، روح مجرد انسان، قوت تدبیر زندگی و سعادت اخروی، ادراک و آگاهی استوار و متقن، مبدئیت کمال انسان و صادر اولیه از حق تعالی. نکته‌ی حائز اهمیت این است که عقل واسطه‌ی میان سعادت و سیادت انسان است و وسیله‌ی تکامل و تکمیل آن نیز همانا حکمت متعالیه است. عقل بواسطه‌ی حکمت از مراحل و منازل نازل عبور میکند و با سیر عقلانی و استکمال نفسانی به مراتب اعلی می‌رسد و در قرب و جوار حق سکنی می‌گزیند.

بنابراین، در حکمت متعالیه، عقل و عقلانیت نقش دوسویه دارد: از یکسو، عقل بمدد و مساعدت حکمت، وسیله‌ی حصول و نیل به غایت حیات آدمی است و از سوی دیگر، التفات و توجه به عقلانیت و تعقل موجب شناخت جهان و مبدأ رشد و ظهور علم و دانش است. زیرا تفکر ریشه و منشأ هر تحقیق و تجربه است و چنانکه از ابن سینا نقل شده است: «فکر در نازل شدن علوم از نزد خداوند، مانند تضرع و ناله است در تنزل نعمتها و رفع نیازها از نزد خداوند.»<sup>(۴۳)</sup>

#### حفظ میراث عقلانی ایران و اسلام در حکمت متعالیه

حکمت متعالیه تلفیق و ترکیب حکیمانه و بینظیر آموزه‌های حکمی و فلسفی و یافته‌های عقلانی در طول حیات تفکر ایرانی و اسلامی است. ملاصدرا از حکمای ایران باستان و حکمة‌الاشراق و حکمت ذوقی و فهلوی بهمان میزان در تحقیق و تفکر خود بهره جسته است که از حکمای یونانی و اسلامی و عرفا و قرآن مبین.

بنابراین، جامعیت حکمت متعالیه موجب حفظ حکمت و عقلانیت ایرانی و اسلامی بوده است. مثلاً، ملاصدرا در بحث از عقل، هم به سخن مشائیان استناد میکند،<sup>(۴۴)</sup> هم از پارسیان و حکمت باستانی ایران عباراتی را متذکر میشود،<sup>(۴۵)</sup> هم از اشراقیان مطلب می‌آورد<sup>(۴۶)</sup> و هم به تعالیم یونانیان توجه دارد.<sup>(۴۷)</sup> بنابراین حکمت متعالیه بنحو احسن تبلور حکمت ایرانی و اسلامی است.

هانری کرین می‌گوید: با اینکه مدرسه ملاصدرا در شیراز، مانند تمام مدارس ایران در آن عصر یک مدرسه مذهبی بود، صدرالمألهین خواستار این بود که در آن مدرسه علوم طبیعی و ریاضی تدریس شود. در همان موقع در اروپا عده‌یی از دانشمندان قشری بودند که با هر نوع علم، غیر از علم‌الدین مخالفت میکردند و میگفتند علوم‌ی که غیر از علم‌الدین باشد سبب گمراهی نوع بشر میشود و در عقبی مردم را سیاه‌روز مینماید، ولی



ملاصدرا در مدرسهٔ خان در شیراز، علوم طبیعی و ریاضی را جزء برنامه تحصیلی قرارداد بود و طلاب مدرسهٔ خان علاوه بر علوم دینی، علوم دیگر را نیز فرا میگرفتند.<sup>(۴۸)</sup> همچنین کربن درباره مبارزه ملاصدرا با جهال زمانه و حفظ سنت عقلانی و التفات بتحقیق مینویسد: ملاصدرا در کتاب *الرساله فی حدوث العالم* از عده‌پی از فیلسوفان یونان بخصوص طالس ملطی و فیثاغورس و آناکساگوراس یاد میکند و در کتاب *کسر اصنام الجاهلیه فی ذم المتصوفین* از روش سهروردی، مبتکر مکتب اشراق، سخن میگوید و تأکید میکند که هر کس میخواهد قدم در راه تصوّف و عرفان بگذارد، باید تحصیل کند و بالأخص حکمت بداند. اگر کسی بدون تحصیل علوم و بخصوص فلسفه، بخواهد قدم در جاده تصوّف و عرفان بگذارد، گمراه خواهد شد و باحتمال نزدیک به یقین بیدین میگردد. زیرا از روی جهل تصور مینماید که دین امری است غیر ضروری و فقط برای این وضع شده که گروهی از قبیل آن استفاده و ارتزاق کنند.

در کتاب *کسر اصنام الجاهلیه*، طرف حملهٔ ملاصدرا دو طبقه هستند: دستهٔ اول، صوفیان و بخصوص بعضی از فرقه‌هایی که بکلی منکر تحصیل علم بویژه فلسفه بودند و میگفتند که علم انسان را در طریق وصول به حقیقت گمراه میکند و حقیقت را فقط باید بوسیله عشق، شناخت. دسته دوم، فقهای قشری بودند؛ یعنی آن دسته از علمای روحانی که در آن عهد با صوفیان و عرفا بشدت مخالف بودند و آنها را از کافرانی که دارای کتاب هستند، بدتر میدانستند.<sup>(۴۹)</sup> بنابراین، با ظهور حکمت متعالیه، مبارزه و مقابله با جهال و متعصبین و قشری‌گرایان، به حفظ سنت حکمی و عقلانی منتهی شد و عرصهٔ نوینی در تفکر عقلی گشوده گردید و بنیانهای تکون و تکامل علم استمرار یافت. وجه دیگر حفظ میراث عقلانی، تولید انبوه آثار ملاصدرا در باب علوم عقلی است. ملاصدرا خود علوم عقلانی را با جدّیت و دقت فرا گرفت و در اثر تحقیق و تدقیق و نبوغ خدادادی به نظریات عقلی متقنی دست یافت که پایه‌های اصلی حکمت متعالیه را بنانهاد. آثار ملاصدرا در حوزه مابعدالطبیعه و علوم عقلی عبارتند از:

*الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، المبدأ و المعاد، الشواهد الربوبیه، الحکمة العرشیه، شرح الهدایه الاثیریة، تعلیقه بر الهیات الشفاء، فی اتحاد العاقل و المعقول، فی اتصاف الماهیه بالوجود، فی حشر العوالم، فی سریان الوجود، فی القضاء*

و القدر، فی التشخص، فی بدء وجود الانسان، فی التصور و التصديق، فی الجبر و التفویض، فی حدوث القواعد الملکوتیه، و حل المشکلات الفلکیه.

در اینجا، پرسش بنیادی مطرح میگردد و آن اینکه چگونه تاکنون در طی چهار صد سال گذشته، تفکر عقلانی و اندیشه حکمی صدرالمتألهین باقی مانده و به حیات خود ادامه داده است؟ پاسخ به این پرسش حیث دیگری از نقش ملاصدرا و حکمت متعالیه در حفظ و بقای سنت علمی و میراث عقلانی و مشرب حکمی ایرانی - اسلامی را مبرهن مینماید:

اولاً، اهمیت ملاصدرا نه تنها به این دلیل است که پس از حمله مغول برای نخستین بار در جهان اسلام مشعل علم را برافروخت و علوم عقلی را بکمال احیا نمود، بلکه او وحی و عرفان و فلسفه را با یکدیگر متحد و هماهنگ ساخت؛ یعنی علوم عقلی در تلفیق و هماهنگی با علوم نقلی، موجب رفع تضادها و تراحمهای جانبی گردید و سبب استمرار و بالندگی علوم عقلی شد.

ثانیاً، عامل مهم ادامه حیات فکری و حکمی ملاصدرا، تربیت حکما و عقلای برجسته بوده است. از این میان میتوان ملامحسن فیض کاشانی، عبدالرزاق لاهیجی و قاضی سعید قمی را که شاگردان بلاواسطه و ویژه وی بوده‌اند، نام برد. هر یک از این شاگردان نیز بنوبه خود شاگردانی را تربیت کردند که تعالیم ملاصدرا را در دور و نزدیک گسترش دادند، از آن جمله میتوان به ملاحادی سبزواری، ملا علی نوری، ملا اسماعیل خواجوی، ملاعلی مدرس زنوزی، ملامحمد هیدجی و علامه طباطبایی اشاره نمود.

### نیاز علم امروز و آینده به آموزه‌های حکمت متعالیه

علم بمعنی اعم کلمه و علوم دقیقه و جزئیه بمعنی اخص کلمه از ابعاد گوناگون به تعالیم و آموزه‌های حکمت متعالیه محتاج است:

**الف) از حیث هستی‌شناسی:** علم امروز و آینده برای تکون و تکامل خود نیازمند جایگاه هستی‌شناختی معقول و مقبول است که این مرتبت وجودی با تمهید مبانی برهانی و مبادی عقلانی و اصول حکمانی قابل وصول و حصول میباشد. نجات علم حس‌زده و تجربه‌گرای افراطی امروز و تحول و تغییر در مسیر غایت و غرض آن در آینده بدون توسل به بنیانهای حکمی - عقلانی میسر نیست. نجات دانش تجربی و علوم دقیقه در گذار از اتکای به وهم و خیال از یکسو و حسگرایی تام و تمام از سوی

دیگر است. فعالیت علمی با تفکر علمی و جستجوگری عقلانی آغاز میشود و بواسطهٔ برهان حکمی و تجربی به انکشاف پدیده‌ها منتهی میگردد. بنابراین در سلسله مراتب هستی، علم را شأن و مرتبتی از وجود دانستن که نگرش ملاصدرا به علم است، جایگاه وجودی علم را معین میسازد. زیرا صدرالمآلهین علم را مانند وجود از افق ماهیات و انواع مقولات خارج میداند و آن را نحوی از وجود، یعنی وجود تجردی نوری و مباین با سایر انحاء وجودات ماده می‌شمارد.

بنابر آنچه گفته شد، باید اذعان داشت که علم امروز و آینده برای اتقان پایگاه خود و قوام بنیاد خویش نیازمند نگرش هستی‌شناختی حکمت متعالیه است و این نیاز با تفکر وجودی خاص ملاصدرا قابل رفع است.

**ب) از حیث معرفت‌شناسی:** اصول و مبادی نظریات ملاصدرا، بینش عقلانی استواری را ایجاد نمود که پایه‌های حکمت متعالیه را تکون بخشید؛ اصولی همچون اصل اصالت وجود و تشکیک آن، اصل حرکت جوهری یا صیوروت جوهر جهان، اصل رابطهٔ علم و عالم و معلوم (اتحاد عاقل و معقول)، اصل نفس و سیر استکمالی آن. علم امروز و آینده نیز که اغلب دارای مبانی حسی و تجربی صرف است، به این اصول بعنوان مبانی معرفت‌شناختی محتاج است، زیرا علم در نهایت، علم به وجود و هستی چیزی است. حرکت جوهری، صیوروت و تحول و نو شدگی را بیان میکند که علم از رهگذر تحقیق و تجربه در نهایت به آن دست مییابد. اتحاد عاقل و معقول نیز به نقش علم و عالم و معلوم میپردازد که هرکدام نقش ویژه‌یی در علم‌ورزی دارند و جز این عدل علمی حاصل نمیشود. نقش نفس و استکمال قوای نفسانی هم در اندیشه‌ورزی و دانش‌اندوزی هویداست؛ چنانکه اگر علم از ذات نفس که همان تفکر ناب است، برنخیزد، هرگز دارای اصالت نخواهد بود و اگر موجب کمال نفس نگردد، دیگر فرقی بین عالم و جاهل وجود نخواهد داشت. بنابراین مبانی معرفت‌شناختی حکمت متعالیه میتواند نیاز معرفت‌شناختی علم امروز و آینده را تأمین نماید.

**ج) از حیث روش‌شناسی:** علم امروز از حیث روش‌شناسی بیشتر تک ساحتی است، کما اینکه از حیث هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نیز چنین است. وزانت روش حسی و تجربی در علم امروز امری مبرهن است و این مسئله در آثار و مصنوعات و ابتکارات علمی آن کاملاً هویداست. ملاصدرا با نبوغ خود، سه

راهی را که بحقیقت میرسد - یعنی وحی و برهان عقلی و تهذیب نفس (قرآن و برهان و عرفان) - را با یکدیگر ترکیب کرد و یکی ساخت. در این کار عظیم او، دو رمز و راز نهفته است: اولاً، صدرالمتألهین بدون هیچ تعصبی به تحقیق و تدقیق در آراء حکما و اندیشمندان پیشین پرداخت و این شرط اصلی تحقیق علمی است، زیرا هرگونه عصبیت و عنادی موجب انحراف تحقیق علمی میشود. ثانیاً، وی تحقیق برهانی صرف را بعنوان روش علمی خود پیشه نکرد، بلکه به تلفیق و ترکیب و هماهنگی علمی دست زد؛ یعنی علوم عقلی را با سایر علوم همساز نمود و از روش تک ساحتی و تک بعدی رهایی یافت.

### نتیجه

حاصل این مقاله ده نکته اساسی است که بعنوان نتیجه به آنها اشاره میشود:

۱. تکون و تکامل علم با حکمت و تفکر نسبت مستقیم دارد.
۲. از حیث تاریخی، ایران زمین یکی از مهمترین مراکز حکمت و تفکر بوده و علم و دانش در آن رواج و رونق فراوان داشته و فرهنگ و تمدن در آن بالیده است.
۳. ایران در دوره اسلامی، در قرون دوم تا پنجم هجری، عصر درخشان رشد و ظهور علم را تجربه کرده و جهانیان را با حکمت و علم خود مدیون خویش ساخت است؛ بطوریکه این دوره، عصر طلایی فرهنگ و تمدن ایرانی بشمار می آید.
۴. با انحطاط عوامل رشد و ظهور علم و حکمت در دوره درخشان علمی، درخشش حکمت و علم در ایران زمین برای مدتی به افول گرایید و روشنی نور حکمت و دانش ایرانی کم فروغ شد.
۵. با ظهور صدرالدین محمد شیرازی، حکمت ایرانی - اسلامی دوباره احیا گردید و افق نوینی در تفکر و اندیشه ایران و جهان اسلام گشوده شد و حکمت متعالیه با قوت بینظیری پدیدار گشت.
۶. حکمت متعالیه با التفات به علوم عقلی، نسبت بلاواسطه و مبنایی با تکون و تکامل علم دارد و علم در حکمت ملاصدرا از منزلت و مرتبت بنیادینی برخوردار است.
۷. عقل و عقلانیت در کانون اندیشه و تفکر ملاصدرا جای دارد؛ بطوریکه میتوان گفت حکمت متعالیه طریق تکمیل گوهر ذاتی عقل است.

۱۰۴



۸. ملاصدرا از طرق گوناگون، میراث عقلانی ایران و اسلام را حفظ نمود و آن را استمرار بخشید و معدّات لازم را برای رشد و تولید علم فراهم آورد.
۹. بنیاد حکمت متعالیه بر اصولی بنا نهاده شده است که علم و عالمان امروز و آینده به آن نیازمندند.
۱۰. درس بزرگ ملاصدرا، تحقیق و تدقیق بیتصلّب اوست. زیرا سنت علمی، ریشه و بنیان خود را بر تحقیق و حقیقت‌جویی بیغرضانه استوار ساخته است و در آینده نیز میتواند بر پایه آموزه‌های حکمت متعالیه و شخصیت صدرالمآلهین راه نوینی را فرا روی خود قرار دهد.

#### پی‌نوشتها:

1. Donald. N. Wilber, *Iran-Past and Present*, New Jersey, Princeton, 1967, p.14.
۲. یاسپرس، کارل، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ص ۶۹.
۳. بکر، کارل و دنکاف، فردریک، *سرگذشت تمدن*، ترجمه علی محمد زهما، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۵۱.
۴. آدمیت، فریدون، *تاریخ فکر، از سومر تا یونان و روم*، تهران، انتشارات روشنگران، ص ۱۰۴.
۵. هومن، محمود، *تاریخ باستانی ایران*، تهران، نشر پیام امروز، ص ۸.
۶. فیروزی، سورنا، *پرتوی از دانش در ایران باستان*، تهران، انتشارات سمرقند، ص ۴.
7. Clement Huart, *Ancient Persia and Iranian Civilization*, London, 1927, p. 12.
۸. زردشت (Zardost) در پهلوی زرتشت و در اوستایی زره توشتره (دارنده شتر زرد)، نام یا شهرت پیامبر ایران باستان و مؤسس آیین زرتشتی است.
۹. پانوسی، استفان، *تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون*، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، ص ۵۴.
۱۰. همان، ص ۲۴.
۱۱. فرشاد، مهدی، *تاریخ علم در ایران*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۷۳.
۱۲. همانجا.
۱۳. آربری، ای. جی، میراث ایران، انتشارات آکسفورد، ص ۱ به بعد.
۱۴. صفاء ذبیح‌الله، *آموزش و دانش در ایران*، تهران، انتشارات دانشگاه نوین، ص ۴.
۱۵. ریو اردشیر، ریشهر (Risahr) شهر قدیم فارس، در انتهای جنوبی شبه جزیره بوشهر.
۱۶. *آموزش و دانش در ایران*، ص ۴.

۱۷. ابن خلدون، عبدالرحمان، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۰۱۰.
۱۸. اشیولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱.
۱۹. نصر، سید حسین، سنت عقلانی اسلامی در ایران، ترجمه سعید دهقانی، تهران، قصیده سرا، ص ۶۳.
۲۰. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۳۱. (البته حکمت شیعی را که سرچشمه زلال آن از حضرت علی(ع) نشئت میگیرد، باید از جریان غالب جدا دانست).
۲۱. همان، ص ۳۲.
22. Gibb, H.A.R., *Studies on the Civilization of Islam*, Routledge and Ke Gan Paulimited, London, 1969.
۲۳. مقدمه ابن خلدون، ص ۵۴۳.
۲۴. شهیدالله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوالعلم قائماً بالقسط.
۲۵. زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، تهران، امیرکبیر، ص ۴۰.
۲۶. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۵۲.
۲۷. این دارالعلم در سال ۳۸۳ هـ ق تأسیس شد و کتابخانه عظیمی داشت که در سال ۴۴۷ هـ ق هنگام غلبه طغرل سلجوقی بر بغداد دچار نهب و حرق شد. (ابن الاثیر، الکامل، حوادث سال ۳۸۳).
28. Zaki Kirmani, N.K. Singh, (2005), *Encyclopedia of Islamic Sciences*, vols. 1-4, New Delhi.
۲۹. تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۳۶.
۳۰. همان، ص ۱۳۷.
۳۱. ملاصدرا، الاسفار الاربعه، ج ۱، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ص ۱-۲۰.
۳۲. مصلح، جواد، فلسفه عالی یا حکمت صدرالمتألهین، تهران، دانشگاه تهران، ص ۲.
۳۳. الاسفار الاربعه، ج ۳، ص ۲۹۷.
۳۴. ملاصدرا اقوال و تعریفات حکما و فلاسفه پیشین را از علم بطور مشروح در الاسفار الاربعه آورده است. ر.ک: الاسفار الاربعه، ج ۳ ص ۲۷۸ ببعده.
۳۵. همان، ص ۲۹۲.
۳۶. همان، ص ۳۸۲.
۳۷. جوادی آملی، عبدالله، ریحیق مختوم، قم، نشر اسراء، ص ۱۳۵.
۳۸. سنت عقلانی اسلامی در ایران، ص ۴۱۱.
۳۹. ریحیق مختوم، ص ۱۱۲.
۴۰. ملاصدرا، المبدأ و المعاد، تهران، دانشگاه تهران، ص ۱۹۸.

۴۱. الاسفار الاربعه، ج ۳، ص ۲۷۸.

۴۲. همان، ص ۱۵۱؛ المبدأ و المعاد، ص ۱۳۸.

۴۳. الاسفار الاربعه، ج ۳، ص ۵۰۴.

۴۴. المبدأ و المعاد، ص ۱۳۱.

۴۵. همان، ۱۴۱.

۴۶. الاسفار الاربعه، ج ۸، ص ۹۶.

۴۷. همان، ج ۱، ص ۳۰۶.

۴۸. تاريخ باستانی ایران، ص ۳۴۱.

۴۹. همان، ص ۳۶۳.

### منابع فارسی:

۱. آدمیت، فریدون، تاریخ فکر، از سومر تا یونان و روم، تهران، انتشارات روشنگران، ۱۳۷۵.
۲. آربری، ای. جی، میراث ایران، انتشارات آکسفورد، ۱۹۵۳.
۳. ابن خلدون، عبدالرحمان، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۴. اشیولر، برتولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷.
۵. امین مصری، احمد، پرتو اسلام (ضحی الاسلام)، ترجمه عباس خلیلی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵.
۶. بکر، کارل و دنکاف، فردریک، سرگذشت تمدن، ترجمه علی محمد زهما، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۷. پانوسی، استفان، تأثیر فرهنگ و جهان بینی ایرانی بر افلاطون، تهران، انتشارات انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۶.
۸. جوادی آملی، عبدالله، ریحیق مختوم، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، کارنامه اسلام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۵.
۱۰. صفا، ذبیح الله، آموزش و دانش در ایران، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳.
۱۱. \_\_\_\_\_، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
۱۲. فیروزی، سورنا، پرتویی از دانش در ایران باستان، تهران، انتشارات سمرقند، ۱۳۸۴.
۱۳. فرشاد، مهدی، تاریخ علم در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۱۴. مصلح، جواد، فلسفه عالی یا حکمت صدرالمتألهین، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
۱۵. ملاصدرا، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت، دارحیاء التراث العربی.

۱۶. \_\_\_\_\_، *المبدأ و المعاد*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
۱۷. \_\_\_\_\_، *الشواهد الربوبية*، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۴۶.
۱۸. نصر، سید حسین، *سنت عقلانی اسلامی در ایران*، دهقانی، سعید، تهران، انتشارات قصیده سرا، ۱۳۸۳.
۱۹. هومن، محمود، *تاریخ باستانی ایران*، تهران، نشر پیام امروز، ۱۳۷۹.
۲۰. یاسپرس، کارل، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳.

#### منابع انگلیسی:

1. Donald. N. Wilber, *Iran-past and Present*, Princeton, New Jersey, 1967.
2. Zaki Kirmani, N.K. Singh, 2005, *Encyclopedia of Islamic Sciences*. 4 Vol. New Delhi.
3. Gibb. H.A.R., *Studies on the Civilization of Islam*, Routledge and Ke Gan Paulimited, London, 1969.
4. Clement Huart, *Ancient Persia and Iranian Civilization*, London, 1927.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی